

بحثی اجمالی پیرامون معناداری و اثبات‌پذیری گزاره‌های دینی

دکتر سید حسن حسینی *

چکیده

معناداری و اثبات‌پذیری گزاره‌های دینی از جمله مسائلی است که در حوزه مباحث کلام جدید و فلسفه دین از اهمیت و اولویت خاصی برخوردار است. در این مقاله، سعی بر آن است که با بررسی اجمالی برخی نظریات مطرح شده، به مبنای معناداری و اثبات‌پذیری گزاره‌های دینی توجه شود. بی‌تردید با توجه به گستردگی این موضوع، و ارتباط آن با مباحث مختلفی در حوزه معرفت‌شناسی، فلسفه علم و فلسفه ذهن، صرفاً به ذکر آراء و اقوال و تحلیل کلی آنها بسنده شده است.

برای این منظور، دیدگاه‌های مطرح در این مقاله در دو محور دیدگاه‌های پوزیتیویستی (معیاری زبان علم)، و دیدگاه‌های تحلیلی - کارکردی گزاره‌ها، ارائه شده و مشخصه‌های اصلی نظریات مذکور تلخیص گردیده است. در ادامه، مولف با تأکید بر رویکرد پوزیتیویستی

تمامی نظریات مطرح شده، علیرغم تکرر آن، و با اشاره به مسأله معرفت و تحلیل اجزای آن، مقولات و گزاره‌های دینی را معنادار و اثبات‌پذیر می‌داند، و بر این مطلب شواهد و براهینی اقامه می‌کند. هم‌چنین در این مقاله، به ضرورت تفکیک دو مقوله معناداری و اثبات‌پذیری که از اهمیت خاصی برخوردار است، نیز اشاره شده است.

مقدمه

در دنیای تفکر جدید دین پژوهی، مباحث و مسائل فلسفی دین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. فلسفه دین در مقطعی صرفاً به ادله اثبات خدا تحت عنوان الهیات طبیعی معروف بود. اما در عصر حاضر مسائل فلسفه دین از این حد فراتر رفته است، به نحوی که حتی در مواردی به انکار این بعد قدیمی و سنتی از فلسفه دین نیز منجر شده است. در باور این گروه، الهیات طبیعی و ادله عقلانی اثبات خدا مفید فایده نیست و حتی طرح این مسائل را سرچشمه اشتباهات فلسفه دین می‌دانند. آنان معتقدند که فلسفه دین در گذشته به گوهر زندگی دینی توجه نکرده است، و صرفاً استدلال‌های برهان‌های عقلانی و کلامی را که ارتباطی به جوهر اصیل دینداری ندارد، مورد بررسی قرار داده است. مسلماً این تغییر نگرش در حوزه معرفت‌شناسی غرب تحت تاثیر مستقیم مکاتب فلسفی تجربه‌گرا و رسوخ فلسفه‌هایی از قبیل اگزیستانسیالیسم، پوزیتویسم، پوزیتویسم منطقی و فلسفه‌های تحلیل زبانی بوده است. البته باید گفت که این اتفاق نامبارک در انحصار کردن مباحث دینی به اصول و مبانی فلسفه‌های تجربه‌گرا، هرگز در حوزه معرفت‌شناسی اسلامی اتفاق نیفتاد، و مبانی استدلال عقلانی و تکیه‌گاه‌های شهودی در معرفت‌شناسی اسلام از اعتبار و اتفاق خود خارج نگردید.

نکته دیگر این که در فلسفه غرب، خصوصاً در آنچه به دین و متافیزیک مربوط می‌شود، نظرات کانت تاثیر ویژه‌ای در غرب مسیحی گذاشت. حمله کانت، فیلسوف آلمانی، به مابعدالطبیعه و متافیزیک که از دیرباز محمل اعتقادات دینی بود، باعث رشد و توضیح فلسفه‌های اصالت تجربه در دین‌گرایی گردید. اگرچه بعضی با تفکیک حوزه معرفت‌شناسی کانت از متافیزیک وی، چنین

معتقدند که نظریات کانت اصالتاً چنین تاثیری نداشت، اما بدون شک جریان‌های فلسفی افراطی در اصالت تجربه از آن‌چه به وسیله کانت - که البته خود متأثر از دیگران بود - بیان شد، منشعب گردید.

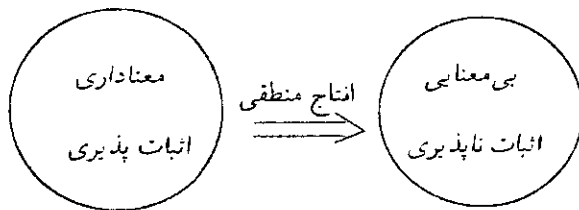
به هر حال، در واکنش برای غلبه بر موانعی که در برابر تداوم ارتباط بین بینش دینی و تامل فلسفی در پی مطرح شدن آراء کانت و دیگران پیش آمد، چند دیدگاه مختلف حاصل شد. عده‌ای بر آن شدند که شالوده جدیدی برای دین انتخاب کنند. این گرایش عمدتاً قلمرو دین را به حوزه‌های اخلاقی منحصر می‌کرد. عده‌ای دیگر هرگونه معنا و یا اثبات‌پذیری گزاره‌های دینی را منتفی دانستند، و عده‌ای از فلاسفه دین معاصر (با تأثر از فلسفه‌های زبانی)، به نظریات جدیدی در زبان دینی روی آوردند که خود بحث‌های فراوانی را در پی آورد.

معناداری و یا بی‌معنانگاری و هم‌چنین اثبات‌پذیری، ابطال‌پذیری و یا اثبات‌ناپذیری گزاره‌های دینی در چنین سابقه و زمینه‌ای، و با ابتناء بر فلسفه‌های تجربه‌گرا رشد و تکامل یافت. بی‌تردید یکی از وجوه اهمیت یافتن این موضوع آن است که این بحث در بسیاری از مسائل فلسفه دین و کلام جدید، پایه‌ای و مبنایی محسوب می‌گردد. در ابتدای مقاله ذکر چند مساله دیگر لازم است.

۱- مراد از معناداری، معناداری جملات و یا به تعبیر دقیق‌تر معناداری گزاره‌ها است. بنابراین بحث از مفردات و ملاک معناداری آنها نیست. مراد از گزاره نیز همان است که در اصطلاح منطقی بدان «قضیه» یا «قول جازم» یا «لفظ تام مرکب خبری» گفته می‌شود. در این خصوص به تفاوت گزاره‌های دینی از آموزه‌های دینی نیز باید توجه کرد. آموزه‌های دینی مجموعه تعالیم فقهی و اخلاقی است که به صورت انشائی (اعم از امر، نهی، دعا، تمنی، ترجی و غیره) ایراد می‌شود. بنابراین تعریف از گزاره‌ها و تفاوت آن با آموزه‌های دینی، روشن است که این قبیل گزاره‌ها باید قابلیت صدق و کذب داشته باشد. اما این معیار، خود نقطه شروع نزاع میان طرفداران معناداری و بی‌معنایی گزاره‌های دینی است. موافقان معناداری، گزاره‌های دینی را از نوع قضایایی می‌دانند که قابلیت صدق و کذب دارد، و مخالفین آن، در واقع منکر «قضیه» بودن آن هستند و مدعی اند که این قبیل گزاره‌ها از قبیل قضایا نیست و در واقع شبه قضایا خوانده می‌شود.

۲- چنین به نظر می‌رسد که طرفداران معناداری گزاره‌های دینی، لزوماً اثبات‌پذیری آن گزاره‌ها را می‌پذیرند، اما در تفکرات مربوط به معناداری حد فاصلی بین این دو نظریه، یعنی معناداری و اثبات‌پذیری، و بی‌معنانگاری و اثبات‌ناپذیری دیده می‌شود. این حدفاصل، همان ادعایی است که گزاره‌های دینی را اثبات‌ناپذیر، اما بی‌معنا نمی‌داند. در معناداری، صرف اثبات معنا برای گزاره و این که گزاره غیرقابل معنا نیست، مورد توجه است. اما در اثبات‌پذیری، قابلیت تحقق صدق و کذب مورد نظر است. پس می‌توان ارتباط بین معناداری و اثبات‌پذیری را بر اساس دو نظریه همسانی در صدق، و انفکاک در صورت ذیل ترسیم کرد.

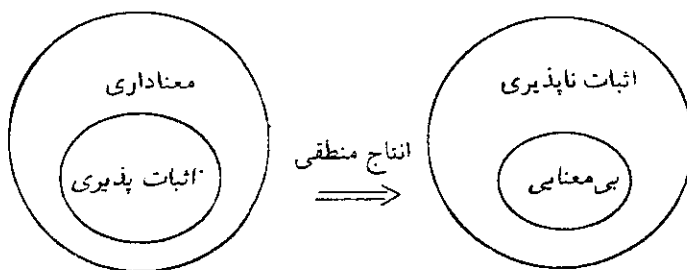
حالت اول: نظریه تساوی.^۱ بر اساس این دیدگاه، معناداری و اثبات‌پذیری بر یکدیگر منطبق‌اند و لذا بی‌معنایی و اثبات‌ناپذیری نیز بر یکدیگر منطبق خواهد بود.^۲ نمودار ذیل نشانگر این نظریه است.



حالت دوم: نظریه تفکیک بین معناداری و اثبات‌پذیری. بر اساس این دیدگاه، گزاره‌های معناداری وجود دارند که اثبات‌پذیر نیستند، اما قطعاً تمام گزاره‌های اثبات‌پذیر معنا دارند، و بر اساس قاعده نقیض منطقی، تمام قضایای بی‌معنا اثبات‌ناپذیر و بعضی قضایای اثبات‌ناپذیر معنادار و برخی بی‌معنا هستند. معتقدان این نظریه مدعی‌اند گزاره‌های دینی از آن قسم قضایایی است که اثبات‌ناپذیر اما معنادارند. نمودار ذیل نشانگر این نظریه است.

۱. مراد از تساوی در این‌جا تساوی منطقی در اشکال چهارگانه منطقی است، و بدیهی است که تساوی مفهومی و مترادف لفظی منظور نیست.

۲. نقیض تساوی، تساوی و نقیض عموم و خصوص مطلق، عموم و خصوص مطلق (اما برعکس) است.



پس بنابراین باید بین معناداری و اثبات پذیری، تفکیک لازم صورت پذیرد. عدم تفکیک بین دو بحث معناداری و اثبات پذیری، بعضاً موجب پدید آمدن مغالطه‌هایی شده است.

۳- مراد از گزاره‌های دینی، تمام مقولات دینی است که موضوع یا محمول قضیه قرار می‌گیرد. «خداوند واجب الوجود است»، «خداوند متعال قادر مطلق است»، «پیامبران گیرندگان وحی‌اند»، نمونه‌هایی از گزاره‌های دینی است. مهم آن است که در حمل محمول بر موضوع در این قبیل گزاره‌ها، به ربط منطقی دینی آنها توجه شود. بنابراین ملاک این که گزاره‌ای دینی باشد این است که اولاً، موضوع و یا محمول، مقوله‌ای از مقولات دینی باشد، و ثانیاً در اسناد، به سنخیت دینی حمل محمول بر موضوع توجه شود.

۴- معناداری در بحث فعلی، معناداری منطقی و یا تحلیل فلسفی است، نه معناداری روان‌شناختی. بنابراین مراد از معناداری، تفسیرپذیری، تحلیل معنا، تحلیل محتوا و یا مشابه آن نیست، بلکه صرفاً **معناداری منطقی است.**

۵- در حوزه فلسفه علم، ملاک‌های معناداری به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. اگرچه مبنای کلی اغلب آنها نظریات پوزیتیویستی است، اما در نگرش به مسأله معناداری، اختلاف زیادی بین این نظریات دیده می‌شود. نظریات مصداقی، مثالی، رفتاری، کاربردی، توصیفی از جمله این نظریات به حساب می‌آید.

در این مقاله از طرح مباحث فوق پرهیز شده است، اما باید توجه داشت که پاره‌ای از نظریاتی که در باب معناداری گزاره‌های دینی عنوان شده، تحت تاثیر نگرش‌های مذکور بوده است.

برای آرا و دیدگاه‌های رایج در مسأله معناداری و اثبات پذیری گزاره‌های دینی به شرح زیر است:

الف) دیدگاه‌های پوزیتیویستی و نظریات معیاری زبان علم (کارنپ، پوپر، آیر)

تقریباً تمامی مباحث مربوط به معناداری و اثبات‌پذیری گزاره‌های دینی از آنجا آغاز شد که حلقه وین^۱ اصل تحقیق‌پذیری تجربی را ملاک کاملی برای اثبات گزاره‌ها دانست. آنان اعلام کردند تنها گزاره‌های معنادار است که بتواند به مدد داده‌ها و مشاهدات حسی تحقیق‌پذیر باشد، مگر آن‌که از سنخ گزاره‌های تحلیلی یا تعریفات صوری همان‌گویی (توتولوژی)، یا قراردادهای زبانی و یا گزاره‌های انشایی باشد.

رودلف کارنپ از نمایندگان برجسته حلقه وین، معتقد است که مابعدالطبیعه، اخلاق و الهیات، از شبه گزاره‌هایی بحث می‌کند که دارای محتوای منطقی نیست و صرفاً نمایش احساسات یا عواطف است. اما در مقابل، گزاره‌های علمی قابل تحقیق تجربی می‌باشد و لذا معنادار است. کارنپ با تأکید بر اصل «تایید‌پذیری» معتقد است که براساس قاعده احتمالات، می‌توان از نسبت استنتاج‌های اثبات شده به کل استنتاج‌های ممکن (که شامل اثبات نشده نیز می‌باشد) میزان تایید گزاره‌ها را مورد سنجش قرار داد. کارنپ با این ادعا در واقع بر این نکته تأکید دارد که جهان خارج اگر چه توان اثبات صدق و کذب گزاره‌ها را ندارد، اما می‌تواند با مشاهدات مکرر، آن را تایید نماید، و همین تایید‌پذیری ملاک معناداری گزاره‌ها است. به عبارت دیگر، گزاره تایید‌پذیر لزوماً گزاره اثبات‌پذیر و معنادار نیز می‌باشد.

کارل پوپر با طرح انتقادات و اشکالات نظریه کارنپ، نظریه خود را با عنوان «ابطال‌گرایی» ارائه کرد. پوپر معتقد است آنچه نظریه‌های علمی را از مابعدالطبیعه و الهیات جدا می‌کند این است که نظریات علمی تحت آزمون سلبی تجربه قرار می‌گیرد و لذا نظام علمی تجربی باید از راه تجربه مورد ابطال قرار گیرد. لذا یک نظریه هنگامی مورد آزمایش قرار می‌گیرد که تنها تایید آن منظور نباشد، بلکه در جستجوی وضعیتی باشیم که بتوان ابطال آن را نشان داد. وی در کتاب «منطق اکتشاف علمی» خود چنین می‌گوید:

۱- حلقه وین (Vienna Circle) انجمنی با شرکت گروهی از فلاسفه از جمله کارنپ، فایگل، گودل، شلیک و برخی دیگر

بود که در دهه ۱۹۲۰ در وین تشکیل شد و منجر به توسعه نظریه پوزیتیویسم منطقی نیز شد.

«من منکر منطق استقرائیم و استنتاج تئوری‌ها را از گزاره‌های شخصی که به اثبات تجربی رسیده‌اند منطقاً محال می‌دانم. از این‌رو در نظر من تئوری‌ها هیچ‌گاه قابل اثبات تجربی نیستند. پس اگر نمی‌خواهیم که همچون پوزیتیویست‌ها دستگاه‌های تئوریک را با معیار و تمیزمان سهواً از علوم طبیعی بیرون کنیم، ناگزیر باید معیاری برگزینیم که گزاره‌های اثبات‌پذیر را هم به درون قلمرو علم تجربی راه دهد.

مسلم است که ملاک من در تجربه با علمی شمردن دستگاهی از گزاره‌ها، تن دادن آن دستگاه به آزمون تجربی است. بدین ترتیب، این معنا به ذهن می‌آید که به عوض اثبات‌پذیری، ابطال‌پذیری دستگاه‌ها را معیار تمیز بگیریم. یعنی در نظر من علمی بودن هر دستگاه، در گرو اثبات‌پذیری به تمام معنای آن نیست، بلکه منوط به این است که ساختمان منطقی‌اش چنان باشد که رد آن به مدد آزمون‌های تجربی میسر باشد. هر دستگاه علمی تجربی، باید در تجربه قابل ابطال باشد.»

لازم به ذکر است که پوپر ابطال‌پذیری را صرفاً معیار تمیز علم از غیر علم دانسته است، نه ملاک معناداری. از نظر وی معیار ابطال‌پذیری، گزاره‌های معنادار ابطال‌پذیر را از گزاره‌های معنادار ابطال‌ناپذیر جدا می‌کند، نه این‌که گزاره‌های معنادار را از بی‌معنا جدا کند. همین نکته، یعنی مرز میان معناداری و بی‌معنایی از جمله ایرادهایی است که پوپر بر کارنپ وارد کرده است. وی معتقد است تلاش‌های کارنپ برای ثابت کردن این که مرز میان علم و متافیزیک مرز میان معناداری و بی‌معنایی است، مواجهه با شکست است. چرا که حتی اگر متافیزیک، علم نباشد، اما مستلزم آن نیست که بی‌معنا باشد. بر نظریه ابطال‌گرایی پوپر نیز انتقاداتی وارد شده است که این مقاله درصدد بیان آن نیست. اما باید بدین نکته توجه جدی کرد که اگرچه پوپر درصدد تفکیک نظریه ابطال‌گرایی از معنی‌داری بوده است، اما نهایتاً لازمه این نظریه، غیرعلمی بودن گزاره‌های غیرتجربی (از قبیل گزاره‌های دینی)، و در نتیجه موهوم بودن، و یا بی‌معنا بودن آنها است.

آیر با تاکید بر مبنای پوزیتیویستی، اثبات‌پذیری و معناداری را در تساوی با یکدیگر قرار داده

وی اشاره به این که صدق یک قضیه صرفاً از طریق تجربه قابل قبول است، حوزه مسائل

الهیات، متافیزیک و اخلاق و مشابه آن را کاملاً بی‌معنا و غیرقابل بحث تجربی و علمی می‌داند. از نظر آیر، این دسته از گزاره‌ها قادر به بیان هیچ معنا و مفهومی نیست و صرفاً جملات و اقوالی عاطفی است که عواطف و احساسات را بر می‌انگیزد.

آیر در کتاب معروف خود «زبان، حقیقت و منطق» مدعی است، امروزه روشن شده است که اثبات وجود خداوند غیرممکن است. چرا که اگر مقدمات اثبات چنین وجودی، بدیهی و پیشینی باشد، در نتیجه گزاره استنباط شده از آن نیز پیشینی و از نوع توتولوژی خواهد بود، و اگر گفته شود که وجود خداوند محتمل الصدق است، در این صورت، این نتیجه باید از گزاره‌های تجربی استنباط شود و در این خصوص گزاره تجربی قابل استنادی وجود ندارد. حتی اگر ادعا شود که نظم طبیعی، گزاره‌های مقدماتی تجربی اثبات خدا را تشکیل می‌دهد، در این صورت وجود خداوند معادل با نظم طبیعی جهان خواهد بود و بدیهی است که چنین باوری کاملاً مغایر با اعتقاداتی است که دینداران نسبت به خدا دارند. هم‌چنین اگر ادعا شود که مقوله خدا در عباراتی نظیر «خدا وجود دارد»، از نوع مقولات متافیزیکی است، در این صورت عبارتی بی‌معنا خواهد بود. آیر در مباحث خود، احتمال اثبات خداوند از طریق تجربه دینی و احساسات عرفانی را نیز منتفی می‌داند، و معتقد است این‌گونه مسائل درونی و یا عرفانی قادر به تأمین گزاره‌های معنادار و یا معقول نیست، و چنین برداشتی از گزاره‌های دینی مبتنی بر مسائل روان‌شناختی است، و به هیچ‌وجه اثبات‌گر معرفت دینی و یا معناداری گزاره‌های دینی نمی‌باشد. قابل ذکر است که آیر به همان اندازه که در مورد صدق گزاره‌های دینی قائل به بی‌معنا انگاری است، در مورد کذب این گزاره‌ها نیز بدان اعتقاد دارد. آیر در واقع هر ادعا و اظهاری (چه به صورت ایجابی و چه به صورت سلبی) در مقوله دین را بی‌معنا می‌داند. لذا از نظر وی به همان اندازه عبارت «خدا وجود دارد» بی‌معنا است که عبارت «خدا وجود ندارد».

به هر حال، آیر با تأکید بر مبنای پوزیتیویستی، هرگونه معناداری از مقولات دینی را منتفی می‌داند و بر این نکته اصرار دارد که معناداری و اثبات‌پذیری تجربی، از یکدیگر منفک نیست.

هر سه نظریه فوق، یعنی تأیید‌پذیری کارنپ، ابطال‌پذیری پوپر و تحقیق‌پذیری آیر، علیرغم نقاط افتراقی، در این جهت مشترکند که باید از روزنه تجربه و مشاهده به تمامی گزاره‌ها نگرست

و ملاک تحقیق‌پذیری و معناداری را در قابلیت تحصیل و تحقق خارجی ملاحظه کرد. قابل توجه است که از دیدگاه کارنپ و آیر، معناداری و اثبات‌پذیری مساوی یکدیگر و از دیدگاه پوپر به صورت عام و خاص تلقی شده است.

ب) دیدگاه‌های تحلیلی - کارکردی در معناداری گزاره‌های دینی (بریث ویث، هیر، میچل، هیک)
دیدگاه‌های دیگری درخصوص معناداری گزاره‌های دینی وجود دارد که به نحوی برای این قبیل گزاره‌ها کارکردهایی منظور کرده است و از این طریق، معناداری آنها را مورد تأیید قرار داده است. لذا این دیدگاه‌ها در مقابل نگرش‌های قبلی قرار می‌گیرد که به‌طور کلی منکر معناداری مقولات دینی است. در این مبحث، افراد و صاحب‌نظران متعدد، مسائل مختلفی را مطرح کرده‌اند و بی‌تردید قرار دادن آنها در یک تقسیم‌بندی واحد، بدون اشکال نخواهد بود. اما به عنوان نمونه و یا نمایاننده پاره‌ای تفکرات، اشاره‌ای به برخی مباحث مطرح شده توسط بریث ویث، هیر، میچل و هیک لازم به نظر می‌آید.

بریث ویث محور معناداری گزاره‌ها را در کارکرد آنها بیان کرده است. وی معتقد است معناداری گزاره‌های دینی از نحوه کارکرد آنها ناشی می‌شود. بریث ویث با در نظر گرفتن ملاک صدق، گزاره‌ها را به سه قسم گزاره‌های شخصی، قضایای کلی علمی، و توتولوژی‌های منطقی تقسیم می‌کند. وی می‌گوید گزاره‌های دینی در هیچ کدام از این اقسام گزاره‌ای قرار نمی‌گیرد، اما این دلیل بر آن نیست که گزاره‌های دینی بی‌معنا پنداشته شود. بریث ویث با تأکید بر مسأله کارکردی زبان دینی، کاربرد گزاره‌های دینی را شبیه گزاره‌های اخلاقی دانسته است. وی در مورد کارکرد گزاره‌های اخلاقی معتقد است قضایا و گزاره‌های اخلاقی در اظهار شخصی متکلم است به این که عملی خاص و یا رفتاری معین، مطلوب اوست، نه این که حقیقت و یا واقعیتی ماوراء این اظهار وجود داشته باشد. بر این اساس، دین قبل از هر چیز، شیوه‌ای از حیات است. چنین نیست که تعالیم دینی، معارفی درباره حقایق متافیزیکی باشد، بلکه درواقع گزاره‌هایی عاطفی، و برانگیزاننده احساسات‌اند.

بنابراین از دیدگاه بریث‌ویث، اولاً، به جای معیار تحقیق‌پذیری تجربی باید به معیار کاربرد و

کارکرد دینی توجه کرد. ثانیاً گزاره‌های دینی اخباری و یا از سنخ گزاره‌های معرفتی نیست، بلکه

از نوع و سنخ گزاره‌های اخلاقی است و ثالثاً گزاره دینی همانند گزاره اخلاقی بیانگر قصد و تعهد متکلم به تبعیت از یک قانون کلی اخلاقی و توصیه مخاطبین به سلوک بر طبق آن می‌باشد. از نظریات فوق این نتیجه به دست می‌آید که اگرچه بریث و یث در ظاهر مدعی است به مسأله بی‌معنا انگاری گزاره‌های دینی بر مبنای پوزیتیویستی جواب قانع‌کننده‌ای داده است، اما چنین نظریاتی در معرفت‌شناسی دینی، تفاوت‌چندانی با مبانی پوزیتیویستی معناداری گزاره‌های دینی ندارد. حتی تقسیم‌بندی بریث و یث از گزاره‌ها نیز بر مبنای تفکرات پوزیتیویستی شکل گرفته است. آنچه در حل مشکل معناداری گزاره‌های دینی مهم است، تاکید بر جنبه‌های معرفتی دین و اشاره به حقایق خارجی دینی به خصوص در مسائل مافوق طبیعی و متافیزیک است، و الا انکار این بعد مهم دینی و فروکاستن دین به حوزه‌های اخلاقی، آن‌هم با توصیفاتی خاص، نه تنها به حل مشکل معناداری کمک نمی‌کند، بلکه مویذ ملاک‌های معناداری پوزیتیویستی نیز می‌باشد. بی‌دلیل نیست که جان هیک با ارایه ایرادهایی چند بر این نظریه، آن را در شمار نظریات غیرساختاری دین معرفی کرده است.^۱

هیر و میچل در پاسخ به شبهه آنتونی فلو در جریان مناظره معروف خود، واکنش‌هایی را در بحث معناداری ابراز کرده‌اند. بی‌شک نظریات فلو در زمینه معناداری گزاره‌های دینی، متأثر از دیدگاه‌های شدید پوزیتیویستی بوده است. آنتونی فلو با اشاره به تمثیل جان ویزدوم (مثال دو سیاح) و تمثیل خود (مهربانی پدر و تشبیه آن به مهربانی خدا) چنین نتیجه می‌گیرد که هیچ گزاره‌ای، ناقض مدعای متدینان وجود ندارد، و لذا چون هیچ ناقضی برای مدعای کلامی قابل تصور نیست، بی‌تردید این قبیل قضایا خالی از معنا و محتوا، و بنابراین ابطال‌ناپذیر و بی‌معنایند.

هیر در پاسخ به شبهه فلو مدعی است گزاره‌های دینی نه اثبات‌پذیر است و نه ابطال‌پذیر و با امر واقع نیز ارتباطی ندارد. گزاره‌های دینی صرفاً بیانگر طرز تلقی و نگرش خاصی هستند و به هیچ وجه بیانگر و یا حکایت‌گر از امری واقعی و یا حقیقتی ماوراء نیستند. این همان چیزی است که

۱. در این بحث، صرفاً آشنایی با برخی نظرات مطرح شده منظور است، والا انتقادات و ایراداتی وارد است که در جای خود

تحت عنوان "بلیک" ^۱ از آن یاد شده است. به نظر هیر همه انسان‌ها دارای بلیک‌هایی هستند که از جنس مدعیات راجع به امر واقع نیست، و لذا توسط واقعیت‌های ناقض قابل نقض نیست. بلیک‌ها راه‌هایی برای تفسیر واقعیت‌اند. بر این اساس، همه دینداران واجد این بلیک‌اند که "خدا وجود دارد" و یا قضایایی از این قبیل. هیچ چیز حتی شواهد ظاهراً ناقض، نمی‌تواند این باور دینی را تغییر دهد. هیر در این خصوص از مثال شخصی که دیوانه‌وار بلیک‌های منفی نسبت به اساتید آکسفورد دارد، کمک می‌گیرد.

اگرچه هیر سعی کرده است به نوعی در مقابل شبهه فلو، واکنش قابل قبولی در دفاع از گزاره‌های دینی نشان دهد، اما واقعیت آن است که میان آنچه فلو گفته است و آنچه هیر مدعی آن است، تفاوت ماهوی جدی وجود ندارد. اگرچه در رویکرد توجه آن دو تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد، اما روشن است که با تغییر مثال و با تأکید بر آنچه وی "بلیک" نامیده است، گری از این مشکل باز نمی‌شود. البته توجه هیر به بعد عملی دین حائز اهمیت است. هیر می‌گوید مدعیات دینی فاقد معنا و از حوزه گزاره‌های واقعی خارج‌اند، اما در مقام عمل مفیدند. بنابراین چون گزاره‌های دینی در عمل مشکل‌گشا هستند (اگرچه نظراً واقع‌نمایی ندارند)، لذا مساوی با نقایض خود نیستند و بر نقایض خود ترجیح دارند. شاید این تنها تفاوت بین دو دیدگاه فلو و هیر باشد.

بازیل میچل در پاسخ به فلو، موضع دیگری اتخاذ کرده است. وی کوشیده است نشان دهد که باورهای دینی حتی مطابق معیار پوزیتیویست‌ها دارای معنای معرفتی است. میچل نیز همانند هیر و فلو، با استناد به مثال‌هایی (مثال پارتیزان)، درصدد است اثبات نماید پاره‌ای واقعیت‌ها نظیر رنج بردن، ناقض مدعیات دینی است و بنابراین گزاره‌های دینی ابطال‌پذیر و در نتیجه معنا دارند. البته تأکید وی بر این مطلب صرفاً برای اثبات معناداری مدعیات دینی است، و الا وی تصریح می‌کند که شخص دین‌دار این قبیل امور را ناقض باورهای خود نمی‌داند و ایمان شخص متدین به حکمت الهی، ناقض به نظر آمدن این قبیل مسائل را توجیه می‌کند. بنابراین نفس وجود مسأله شر در

۱. بلیک واژه‌ای آلمانی و به معنای دیدن و رویت است. در اصطلاح هیر، بلیک به معنای پیش فرض‌های مقبول به کار رفته است که به دلیل لحاظ بودن اصطلاح، اصل آن به کار رفته است. هرچند تعبیری از قبیل «نگرش»، «حس» «پیش فرض» در ترجمه اصطلاح فوق می‌توان پیشنهاد کرد.

الهیات، دلیلی است بر ابطال‌پذیری و معناداری مدعیات دینی. از همین رو است که شخص دین‌دار چون احساس می‌کند وقوع شرّ باور دینی را ابطال می‌کند، درصدد یافتن راه‌حل برای آن است. لذا همین که وجود شرّ را ناقض می‌پندارد و می‌کوشد که آن را توجیه کند، دلیلی است بر این که اصول دیانت را ابطال‌پذیر می‌داند و در تلاش است که راه تبدیل ابطال‌پذیری بالقوه به ابطال‌پذیری بالفعل را ببندد و همین مسأله ابطال‌پذیری بالقوه، دلیلی است برای معناداری مدعیات دینی.

جان هیک با رویکردی الهی در مسأله معناداری، تلاش کرده است که اثبات کند تمامی مدعیات دینی معنادار و قابل تحقیق‌اند. وی شرایط خاصی را برای مفهوم اثبات بیان می‌کند و بر اساس این نگرش و با استفاده از تمثیلی خاص، نظریه‌ای تحت عنوان «اثبات در حیات واپسین»^۱ ارائه می‌کند.

جان هیک محور اصلی اثبات‌پذیری را در رفع جدل و یا شک از گزاره‌ها می‌داند. از این نظر قضیه‌ای خاص، هنگامی اثبات‌پذیر است که شرایطی رخ دهد که نشان دهد آن قضیه صادق است و این زمانی اتفاق می‌افتد که جای هیچ‌گونه شک معقولی در ارتباط با آن قضیه وجود نداشته باشد. بر این اساس، اثبات‌پذیری امری صرفاً منطقی نیست، بلکه آمیزه‌ای از مسائل منطقی و روان‌شناختی است. بنابراین وقتی گفته می‌شود قضیه‌ای اثبات شده است، معنای آن این است که شخصی آن را اثبات کرده است (و چه بسا این اثبات فردی و یا شخصی قابل تعمیم نیز نباشد). هیک با تشبیه مقوله اثبات به امر دانستن، آنرا تجربه می‌داند که صدق یک گزاره را برای شخص آشکار می‌کند. مثل دانستن که احساس حضور و یا تحصیل مطلبی برای فرد است. هیک پس از بیان مبنای فوق و ارتباط منطقی ابطال و اثبات، مدعی است که گزاره‌ای نظیر «خدا وجود دارد»، همه ویژگی‌های اثبات‌پذیری گزاره‌ها را در خود دارد، چرا که در این گزاره و مشابه آن، تجربه‌ای وجود دارد که صدق آن گزاره را برای شخص آشکار می‌کند و به توسط همین تجربه، زمینه هرگونه شک در معنا و یا صدق در حقیقت مرتفع می‌گردد. هیک برای تشریح مفهوم اثبات در حیات واپسین، به یک داستان تمثیلی رو می‌آورد. در این داستان دو نفر همسفرند، یکی از آن دو معتقد است که این راه به شهری آسمانی ختم می‌شود و دیگری منکر آن است. در این سفر،

لحظات تلخ و شیرین هر دو وجود دارد. برای شخص معتقد، لحظات خوش سفر، جلوه‌هایی از سعادت وصول به آن مقصد و سختی‌ها نیز موانعی است که باید پشت سر گذاشته شود. این تفسیر هیچگاه برای شخص منکر معنا ندارد. مسأله بین آن دو را نمی‌توان با مشاهده تجربی حل کرد. به هر حال با اتمام این سفر، مشخص خواهد شد که پندار یکی حق و پندار دیگری باطل بوده است. لذا اگرچه نمی‌توان مسأله بین آن دو را امری تجربی دانست، اما مسأله از اول راجع به امری واقعی بوده است. هیک بر اساس این داستان مدعی است که در حیات پس از مرگ تجربه‌هایی رخ خواهد داد که برای رفع شک کفایت می‌کند.

مبنای چنین نظریاتی آن است که گزاره‌ها در صورتی معنا دارند که با مجموعه‌ای از تجارب همراه باشند، اما این تجارب لزوماً بالفعل نیست، بلکه چه بسا از نوع تجارب و مشاهده‌های ممکن باشد. در داستان هیک، دلیل معناداری گزاره‌های دینی خصوصاً در مسأله حیات پس از مرگ، تجربه‌های ممکن پس از مرگ است، نه تجربه‌های بالفعل. بنابراین برای تحقیق‌پذیری قابلیت اثبات بالقوه کافی است و لزومی ندارد که قابلیت تحقق فعلیت داشته باشد. البته هیک تجربه‌های دینی را صرفاً به امور پس از مرگ ارجاع نمی‌دهد، بلکه با تأکید بر تجارب دینی بشری و مبنای خاص خود، این تجارب را نوعی مشاهده حضور امر متعال در زندگی بشر می‌داند. نظریات دیگری در باب معناداری و اثبات‌پذیری (تحقق‌پذیری) گزاره‌های دینی وجود دارد که تقریباً مشابه آرای فوق است. نکته حائز اهمیت در تمامی این نظریات آن است که معیار پوزیتویستی معناداری، اصل و مبنا قرار داده شده است و صاحبان این نظریات درصدد توجیه و تبیین مقولات دینی و مابعدالطبیعه با معیار فوق هستند. اگرچه به نظر می‌رسد بعضی در این مسیر از معیار پوزیتویستی بیش از دیگران فاصله گرفته‌اند، اما تقریباً می‌توان گفت که همه این آراء متأثر از مبنای پوزیتویستی معناداری و اثبات‌پذیری گزاره‌ها است.

البته در هر کدام از نظریات مذکور، اشکالاتی قابل طرح است، اما مهم‌ترین ایراد مشترک بر تمامی آنها این است که مدعیات و گزاره‌های دینی را با ملاک و مبنایی مورد سنجش قرار داده‌اند که از لحاظ منطقی تحقیق‌پذیری، قابلیت و صلاحیت سنجش اقوال و گزاره‌های دینی را ندارد. SID.ir آنچه مسلم است و البته قابل اثبات، این که مبنای دین بر وحی و مبنای وحی بر واقعیت ارتباط با

حق تعالی است. بر این اساس، معیار معرفت این دسته از گزاره‌ها، خارج از تجارب حسی و مشاهده‌های پوزیتویستی است. لذا تلاش در جهت تطبیق مباحث دینی با مبانی پوزیتویستی، تلاش در جهت دنیوی کردن و تجربی نمودن دین است و با مبنای پذیرفته شده از دین و وحی در تعارض است.

بر این اساس نکاتی چند به عنوان نتیجه‌گیری و تبیین نگرش مؤلف از بحث حاضر به اجمال ارائه می‌شود.

۱- بحث از معناداری ذاتاً از مسأله تحقیق‌پذیری (اثبات‌پذیری و یا ابطال‌پذیری) جدا است. البته این به معنای انکار ارتباط منطقی این دو مقوله نیست، بلکه بدین معنا است که دیدگاه پوزیتویستی در یکی دانستن آنها مخدوش است. معناداری گزاره‌ها به فهم معنای موضوع و محمول و ارتباط منطقی آنها در قضایا مربوط است.^۱ در حالی که مسأله اثبات‌پذیری به منابع شناخت و معرفت مربوط می‌گردد.

آن‌چه از معنا فهمیده می‌شود صورتی است ذهنی که از لفظ به ذهن متبادر می‌شود. قضیه نیز که ترکیبی از حداقل دو لفظ است، خارج از این قاعده نیست. الا این که در فهم قضیه، ارتباط محمول به موضوع شرط تمام‌کننده معناداری قضیه است. این حکم در اقسام مختلف قضایا یا اعم از خارجی، ذهنی و حقیقی صادق است. بنابراین در فهم قضیه‌ای مثل کل الف ب، علاوه بر فهم معنای الف و ب، به ارتباط منطقی آن دو نیز باید توجه داشت. برای مثال در قضیه مذکور ارتباط منطقی آن چنین تفسیر می‌شود: به ازای هر X ، اگر X الف باشد آن گاه، X ب است

$(X \text{ ب} \rightarrow X \text{ الف}) \times \forall$ بنابراین بعد از فهم معنای مفرد الف و ب و درک چنین رابطه منطقی، گزاره مذکور معنادار است. خواه قضیه‌ای صادق و یا کاذب باشد و یا در قضیه‌ای مثل بعضی الف ب است، ملاک معناداری این است که معنای لفظ الف و ب، ارتباط منطقی آن دو روشن باشد: X ای وجود دارد که آن X الف و آن X ب است $(X \text{ ب} \& X \text{ الف}) \times \exists$ ، و همین‌طور در قضایای دیگر، ملاک معناداری الفاظ (مفردات) در حوزه‌های معرفت‌شناسی، فلسفه

۱. قبل در قضایای را، قضایای حملی ایجابی گرفته‌ایم. چنان‌چه برخی علمای منطقی اصل قضیه و یا گزاره را حمل دانسته‌اند و

مابقی قضایا از قبیل سلبيه و یا شرطیه را به اصل آن تفسیر کرده‌اند.

ذهن و فلسفه منطق صورت پذیرفته است که از مجال این مقاله خارج است. اما آنچه مسلم است این که مبنای مصداقی معنا غیرقابل قبول است. براساس نظریه مصداقی، معنا چیزی جز مصداق لفظ و کلام نیست، و سخن بی مصداق بی معنا است. این نظریه تا انکار مصداق وجودی غیرمادی ادامه پیدا می کند. اما چنانچه گفته شد حتی قضایایی که مصداق خارجی نیز ندارد، بی معنا شمرده نمی شود. مثلاً گزاره «سیمرغ پرنده است» و یا «اجتماع نقیضین محال است» قضایایی با معنا و الفاظ مفرد آن نیز معنا دارند.

معناداری، ملاک اثبات پذیری نیست. ممکن است بتوان گفت که اثبات پذیری و یا ابطال پذیری فرع بر معناداری است، اما به هیچ وجه ملاک معناداری نیست. این که پوزیتیویست های منطقی برای معنا اصطلاحی جدید جعل کردند و آن را معادل تحقیق پذیری، آن هم بر مبنای منع شناخت حسی و تجربی گرفتند، باعث آن نیست که مسأله معنا با اثبات (آن هم از نوع خاص) یکی شمرده شود. جالب این که چنین مبنایی چنان صاحب نظران را تحت تاثیر خود قرار داده است که اغلب افرادی که به دنبال بحث معناداری گزاره های دینی بوده اند، این ملاک را خود آگاه پذیرفته و به دنبال حل مشکل مدعیات دینی با آن مبنا گشته اند. حتی هیک که در این زمینه با تقید بیشتری نسبت به گزاره های دینی و معناداری آنها قدم برداشته، سعی کرده است که با تکیه بر مبنای تجربی، مسأله معناداری و اثبات پذیری گزاره های دینی را حل کند، بدون توجه به این که اصل و مبنای چنین معیاری نه تنها برای گزاره های دینی که حتی برای معنابخشی به گزاره های دیگر از قبیل قضایا و احکام ریاضی، منطقی و قواعد و اصول کلی علمی نیز ناتوان و ناکافی است. بنابراین همان طور که عدم تحقیق پذیری تجربی برای گزاره هایی از قبیل گزاره های ریاضی، منطقی، فلسفی، علمی (قواعد کلی) باعث خروج آنها از معناداری نمی گردد، در گزاره های دینی نیز چنین است.

۲- تحقیق پذیری گزاره ها در ارتباط با منابع معرفت تفسیرپذیر است. با توجه به منابع معرفت، تحقیق پذیری گزاره ها یا از طریق تجربه، یا از طریق شهود و یا از طریق نقل و وحی است (و این مسأله ارتباطی با معنا و معناداری گزاره ها ندارد). مسأله چند بعدی بودن منابع معرفت در حوزه معرفت شناسی دینی نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. بر این اساس، هر قسم از گزاره ها مستقیماً

با منبع معرفتی خود تحقیق‌پذیر است و سنجش گزاره‌ای خاص با منبع معرفتی غیرخود، مغالطه در حوزه معرفت‌شناسی است.

معمولاً معرفت به سه عنصر باور، صدق و توجیه (اثبات) تحلیل می‌گردد. عناصر تشکیل‌دهنده معرفت به صورت نمایه ذیل قابل ارائه است.

$$s \xrightarrow{J} b \xrightarrow{T} f$$

اگر s (فاعل شناسا) برای اعتقاد به b (باور، گزاره و قضیه‌ای که s درباره واقعیت دارد) دلیل کافی داشته باشد، b باوری است موجه و اثبات شده. از طرف دیگر اگر b بیانگر چگونگی f باشد، آن‌چنان که هست، b صادق است. (اشکال عمده‌ای در مباحث فلسفه علم مطرح است که چگونه می‌توان از J که متکی به یقین یا دلایل فاعل شناسائی است، T را که مربوط به نسبت بین f و b است، نتیجه گرفت که این از پرسش‌های اساسی نظریه معرفت است.) بر اساس این تحلیل، اگر b از نوع گزاره‌های دینی باشد، اثبات‌پذیری آن با اتکا به منابع معرفت قابل توجیه است. چرا که فاعل شناسایی می‌تواند با استناد به منابع معتبر شناخت (وحی، عقل، شهود و یا حس) تمامی باورهای دینی را در حوزه اثبات‌پذیری مورد ارزیابی قرار دهد. البته روشن است که تمامی گزاره‌های دینی به یکسان اثبات‌پذیر نیستند. برای مثال گزاره‌های معرفتی دینی اولاً و بالذات از منبع شناخت عقل و ثانیاً و بالعرض از منابع دیگری مثل وحی اثبات‌پذیر می‌گردند. کلمات وحیانی در اصول اعتقادی و معرفتی دینی نیز کاملاً عقلی و بر مبنای استدلال و تفکر است. اما گزاره‌های فقهی از منبع دیگری در اثبات‌پذیری (وحی و نقل) استفاده می‌کنند. نتیجه آن که تمامی گزاره‌های دینی قابل توجیه و تفسیرند و لذا این شرط معرفتی را دارا هستند. برای مثال گزاره «خدا وجود دارد» به عنوان یکی از گزاره‌های معرفتی دینی شرایط کامل معرفت‌زایی را دارا است. در سنجش اثبات‌پذیری این گزاره، باید به منبع معرفتی عقل رجوع کرد و چنین گزاره‌ای را با استناد به آن منبع مورد توجه قرار داد و تحقیق‌پذیری آن را استنباط کرد. در منطق معرفت درون دینی اسلام، گزاره «خدا واحد است»، وضعیت مشابهی دارد. اما برای نمونه وقتی گزاره «خدا ناظم طبیعت است» مورد توجه قرار گیرد، منبع معرفتی حس و عقل با یکدیگر در اثبات‌پذیری آن گزاره ایفای نقش می‌کند و یا وقتی از گزاره «خدا ثالث است» در منطق درون دینی مسیحیت صحبت به میان

می‌آید، منبع معرفتی وحی و نقل در اثبات‌پذیری آن مدخلیت دارد. واضح است که مراد از تحقیق‌پذیری، لزوماً اثبات یک گزاره نیست بلکه سنجش گزاره‌ها با استناد به منبع معرفتی مسانخ آن است که از آن طریق، اثبات و یا حتی ابطال آن مورد توجه قرار گیرد.

بر این مبنا، هیچ‌یک از گزاره‌های دینی حتی گزاره «خدا وجود دارد»، بدیهی و یا پایه (به معنای بی‌نیازی از اثبات‌پذیری) محسوب نمی‌گردد. تمامی گزاره‌های دینی از جمله گزاره «خدا وجود دارد»، از وجوه و منابع مختلفی (عقل، وحی، شهود و حتی حس) توجیه‌پذیر است. لذا ادعای نظریه «معرفت‌شناسی اصلاح شده»، مبنی بر این که گزاره‌های دینی پایه‌ای و لذا بی‌نیاز از اثبات است، غیرقابل قبول است. حتی در مورد گزاره «خدا وجود دارد»، اگرچه در عرف تقسیم‌بندی منطقی، بدان قضیه ذاتیة ضروریة اطلاق می‌شود (یعنی قضیه‌ای که ثبوت محمول برای موضوع ذاتاً و بالضرورة تحقق دارد)، اما همین قضیه خود برهان‌پذیر، اثبات‌پذیر و لذا غیربدیهی شمرده می‌شود.

نتیجه آن که نظریه «مبناگرایی» در اثبات گزاره‌های دینی ناتمام و غیرلازم است. البته مطمئناً در اثبات گزاره‌های دینی استناد به گزاره‌های پایه و بدیهی منطقی شرط لازم استدلال است. اما این به معنای پایه‌ای و یا بدیهی انگاشتن گزاره‌های دینی نیست. قابل ذکر است که نظریه بدیهی انگاشتن گزاره‌های دینی بعضاً به انکار اثبات‌پذیری و تحقیق‌پذیری گزاره‌های دینی نیز منجر شده است، و این خلاف مبنایی است که در قضایای دینی مدنظر است. البته نظریه مبناگرایی در حوزه معرفت‌شناسی از دیدگاه حکمای مسلمان جایگاه ویژه‌ای دارد، اما بحث حاضر ناظر بر این مطلب است که گزاره‌های دینی اگرچه مستند به پاره‌ای قضایای بدیهی هستند، اما خود بدیهی نیستند، بلکه اثبات‌پذیرند. اهمیت این مطلب در آنجا ظاهر می‌شود که برخی، گزاره‌های دینی را به دلیل بدیهی بودن و یا پایه‌ای بودن، از شمول اثبات‌پذیری و یا معناداری خارج نموده‌اند.

نظریه «هماهنگی‌گرایی» و «اعتمادگرایی» نیز با موضوع اثبات‌پذیری گزاره‌های دینی قابل تطبیق است. چرا که تمامی ملاک‌ها و معیارهای نظریه هماهنگی‌گرایی و یا اعتمادگرایی در گزاره‌های دینی قابل قبول است.

بنابراین باورهای دینی با هر نظریه‌ای از نظریات اثبات‌پذیری معرفتی اعم از مبنای‌گرایی، هماهنگی‌گرایی و اعتماد‌گرایی قابل تطبیق است، مشروط بر آن‌که در اثبات‌پذیری آن، به منابع شناخت و اختصاص هر منبعی از شناخت به حوزه و قلمرو خود توجه شود.

در نسبت باورها و گزاره‌های دینی با صدق گزاره‌ای نیز هیچ تعارضی وجود ندارد. هر کدام از نظریه‌های مربوط به صدق گزاره‌ای (مطابقت، هماهنگی، زیادتی صدق، عملگرایانه و گزین‌گویه صدق) که به عنوان معیار صدق‌پذیری گزاره‌ها در نظر گرفته شود، گزاره‌های دینی را صدق‌پذیر و اثبات‌پذیر می‌کند. منتها همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در این جا نیز باید به مسأله منابع شناخت و سنخیت منبع شناخت با نوع گزاره‌ها توجه کرد.

نتیجه آن‌که باورهای دینی تمامی شرایط و اجزاء معرفت را دارا هستند، و این تأیید‌کننده معناداری و تحقیق‌پذیری آنها است. لذا چه در جهت اثبات، و چه در جهت صدق، شرایط معرفت‌زایی گزاره‌ها در تمامی گزاره‌های دینی اعم از معرفتی، اخلاقی، شهودی و فقهی وجود دارد و لذا گزاره‌های دینی اثبات‌پذیر، صدق‌پذیر، معنادار و تحقیق‌پذیرند.

منابع

جان مک کواری، تفکر دینی در قرن بیستم، ترجمه بهزاد سالکی، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۸، ص. ۴۶۲.

همان منبع، صص. ۲۳۵-۲۳۱

همان منبع

همان منبع

همان منبع، ص. ۴۵۸-۴۵۵.

ضیاء موحد، درآمدی بر منطق ریاضی، (انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷)، ۱۶۰-۱۵۰.

ک. ر. پوپر، حدس‌ها و ابطال‌ها، رشد شناخت علمی، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۶۸، صص: ۳۴۰-۳۱۵. و هم‌چنین ریموند پوپر، منطق اکتشاف علمی، ترجمه

سید حسین کمالی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ۱۴۳-۱۰۰.

همان منبع، ص. ۳۱۵.

کارل ریموند پوپر، منطق اکتشاف علمی، ترجمه سید حسین کمالی، ۵۶.

محمدتقی فعالی، درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی معاصر، (معاونت امور اساتید و دروس معارف

اسلامی، ۱۳۷۷)، ۲۹۵-۳۰۰.

محمدتقی فعالی، «ملاک معناداری»، کتابچه نقد، (سال دوم، شماره پنجم و ششم)، ۱۳۸-۱۱۷.

محمد رضا المظفر، المنطق مطبعة النعمان، النجف، ۱۳۸۸، الطبعة الثالثة، ص. ۸۰.

همان منبع، صص. ۷۶-۸۰.

محمد رضا المظفر، المنطق، ۸۵-۸۲.

نینان اسمارت، «فلسفه دین، گفتگوی بریان مگی با نینان اسمارت»، کلام فلسفی مجموعه مقالات،

ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۴ ص. ۳۲۷.

A. J Ayer, Language, Truth and Logic, (Dover Publication, 1977), 114-120

Alan Francis Chalmers, What Is This Thing Called Science, an Assessment of The Nature and Status of Science and its Method. (The Open University Press, 1982), ch.6.

Antony Flew, R. M. Hare, and Basil Mitchell, Theology and Falsification, in Basil Mitchell (ed), The Philosophy of Religion, (Oxford University Press, 1971), 13-22.

Dan R. Stiver, Philosophy of Religions, Language, Sign, Symbol & Story, (Blackwell publisher, 1996), 1-8.

Dwayne H. Mulder, J. D. Trout, Paul K. Moser (Ed), The Theory of Knowing (Oxford University Press, 1997), 41-59.

G. L. Abenethy and Thomas A. Langford (ed), Philosophy of Religion, (The Macmillan company, 1962), 340-360.

- John Hick, Faith and Knowledge, (Macmillan Press, Second Edition, 1988) 169-2171.
- John Hick, Philosophy of Religion, (New Delhi: prentice-Hall of Indiana, Fourth Edition, 1994), 1-2.
- John Hick, Philosophy of Religion, (Oxford University Press, 1971), 13-22.
- Louis P. Pojman, The Theory of Knowing, (International Thomson Publishing, 1998), 187-241.
- R. B. Braithwait, "An Empiricist's View of the Nature of Religious Belief" in John Hick (ed), The Existence of God, (Macmillan publisher, 1964), 229-251
- R. Carnap, Logical Foundation of probability (Routledge and Kegan Paul, 1932), 32-37.
- William P. Alston, Philosophy of Language, (Englewood Cliffs, Prentice-Hall, 1964), ch.12.